



زهرا حسین زاده

چراغ گریه از دار بست نیلی

۱۰۴



ادبیات معاصر

فصلنامه فرهنگی، ادبی و هنری
شماره دوم و سوم، بهار و تابستان ۱۳۹۵

از مدتها پیش می‌خواستیم آثار واصف باختری را بخوانم پشت بهانه می‌گشتم؛ بهانه‌ای که بالاخره با فراخوان هفتمین جشنواره قند پارسی جور شد با اعلام خبر بزرگداشت استاد باختری و نوشتن مقاله پیرامون آثار جناب ایشان.

«سفالینه‌ای چند بر پیشخوان بلورین فردا» را که حاوی همه شعرهای استاد است با وسواس خواندم. مانده بودم چه موضوعی برگزینم که باب دلم باشم. در عین خواندن آثار متوجه شدم که ایشان در بعضی اشعارش به زن پرداخته است آنهم به وفور. همین وسوسه‌ام کرد که در این باب چیزی بنگارم. در نزدیک به سی شعر «زن» را یافتیم منتهی با تفاوت‌هایی. گاهی در حد نام‌هایی آشنا که وقایعی را پشت سر خودشان یدک می‌کشید. زنهایی برای مخاطب شناخته شده که شاعر با استفاده تلمیحی از آنها ضمن به کار گرفتن این آرایه به ذهن مخاطب تلنگر می‌زند که آنها را مجدداً به یاد بیاورد با همان داستان‌هایی که از آنها می‌داند. نوشته‌ام بر همین اساس حول دو محور می‌چرخد: زنهای معلوم و زنهای مجهول.

زنهای معلوم

رابعه، دختر ترسا، تهمینه، بلقیس، شیرین، شهرزاد، مریم و مهستی کسانی که برای خوانندگان آشنایند با ماجراهای خاص خودشان که استاد باختری پای آنها را به شعرهای خود باز کرده و جالب اینکه هر جا به این بانوان برمی‌خوریم آقایانی هم که نقطه مقابل آنها هستند و یا به نوعی مرتبط با آنها مطرح می‌گردند؛ مثلاً بکتاش، شیخ صنعان، سهراب، سلیمان، پرویز و فرهاد که همگام با رابعه، دختر ترسا، تهمینه، بلقیس و شیرین می‌آیند.

پدرام شد ز لاله و گل، قبر رابعه

«بکتاش» بود لاله که زانجای بردمید

از شعر بهار بلخ، ص ۵۶

دختر ترسای گیتی سالها ما را فریفت

این ردای مندرس از شیخ صنعان یافتیم

بیر غزنین، ص ۶۷

تَهمینه!

بالا بلند بانو

ای یادگار عشق بزرگ

آویز بند بازوی سهراب

سهراب زنده است، ص ۱۶۲

عشق بلقیس و سلیمان، قصه آزر

یا گزین آزادمردانی که با نیروی خارا بین

قلعه‌ها را برگشودند و طلسم جادوان پیر بشکستند

از هزار و دومین شب، ص ۱۸۱

من نام او شنیده‌ام از شیرین

وز دختران ساحل آمویه

پرویز تاجور

فرهاد

در بستر شکوه شهادت، ص

۱۵۸

پدرود را دسته گلی خواهد افکند

گل‌هایی از آن دست

که سلیل مریم در حنجره خویش کاشت

در آن پگاه خونین که

که زنازادگان او را از پنجره تسخر می‌نگریستند

از فراسوی کدام جغرافیا؟

ص ۳۰۶

خاتون خاور

اکنون چه خندان و چه شادان

با رابعه، با مهستی در حجله خورشید بنشسته‌ست

از گیسوان تا کهکشان...، ص

۱۹۰

شاعر هنگام پرداختن به این گروه از زن‌ها فقط یادآور است و تلاشی در جهت بازآفرینی نکرده است و یا آشنایی زدایی از ذهن مخاطب. این زن‌ها با همان شاخصه‌ها و اوصافی رنگ می‌گیرند که ما در موردشان از قبل آگاهیم.

فقط در مورد شهرزاد که در چندین شعر به او اشاره می‌شود شاعر کوشیده روایت دیگری از او را به مخاطب بدهد طوری که او را به زمانه خود فرا می‌خواند که بیاید و قصه هزار و دومین شب را به شکل تازه‌ای به تعریف بنشیند.

شهرزاد قصه گوی من

از هزار و دومین شب، داستان دیگری سرکن

ناخوشایند است دیگر داستان راه ابریشم

از هزار و دومین شب، ص ۱۸۱

زنهای مجهول

زن در سفالینه... گاهی به طرز دیگری اجازه ورود یافته است؛ طوری که حس می‌شود یک جور و یک شکل اند زنهایی در هیئت مادر، دختر، خواهر، دوشیزه و عروس و با همان الگوی تقابل با یک جنس مذکر که می‌تواند پدر باشد و یا یک سرباز و یا...

زبان مادرم شب نامیه افتاده در پسکوچه‌های شهر
غربت بود

که من آن را نهان از چشم بیدار پدر هر روز می‌خواندم

الا زنهاریان را زنهار، ص ۲۵۶

در نزدیک به سی شعر «زن» را یافتیم منتهی با تفاوت‌هایی. گاهی در حد نام‌هایی آشنا که وقایعی را پشت سر خودشان یدک می‌کشید. زنهایی برای مخاطب شناخته شده که شاعر با استفاده تلمیحی از آنها ضمن به کار گرفتن این آرایه به ذهن مخاطب تلنگر می‌زند که آنها را مجدداً به یاد بیاورد با همان داستان‌هایی که از آنها می‌داند. نوشته‌ام بر همین اساس حول دو محور می‌چرخد: زنهای معلوم و زنهای مجهول.



زن‌ها و دخترها
با چترهای سرخ و سبز و لاژورین
آن هرکجا، آن روستا، آن شهر را چون بیشه‌یی انبوه
می‌سازند

ایستاد
و کیهان را به هم آوردی فرا خواند
خواهر بزرگت - اسطوره -
به نگرش نشسته بود

گیسو سپید خاتون، ص ۳۵۲

و اینک که گیسوان بریده

زنبق‌های دوشیزه باغستان ما را
چونان تاج گلی می‌آریند

...

آذین گور سرباز گمنام را

دو خط، دو موازی، ص ۳۲۲

و عروس قبیله نور

سایبان کسوف را

چونان تابوتی از صندل

- شکوه چون تابوت بانوی مصر -

خواهد آراست

از فراسوی کدام جغرافیا؟ ص ۳۰۶

وقتی نگاه شاعر را به این دسته از زن‌ها، زیر ذره‌بین می‌گذاریم
متوجه نکاتی می‌شویم که در اغلب شعرهای مرتبط با این
محور به صورت یکسان آمده است.

يك، بسامد بالای بعضی از کلمات که حول و حوش این دسته از
زنان آثار استاد باختری می‌چرخند کلماتی همانند گریه، آرم،
شرم، آبستن، زهدان، گیسو، باد، شب، سرخ و سبز و... شاعر
با بهره‌گیری از این لغات به ایجاد فضایی می‌پردازد که اغلب
شفاف نیست؛ گویی این زن‌ها در تاریکی فرو رفته‌اند تاریکی
تاریخی که خاص زمان سرایش این شعرهاست. فضاهای
گنگ و مبهم که به مدد این کلمات سعی شده زنانه به نظر
برسند. گریه از جای جای این شعرها بلند است.

که ناگه سکه‌های پاك چشمان تو در آن آبگیر افتاد

تو در گهواره خواب گیاهی گریه سردادی

الا یا خیمه‌گی، ص ۱۳۱

چراغ گریه را از داربست نیلی آفاق

کبوتران برزخ با دو دست مفرغین از نردبان سبز جنگلها

فروود آمد

و صدا، صدای شکستن بود...، ص ۱۴۲

بین که چشمه چسان
زگریه‌های پیایی چراغ زیست برافروخت

دو خط، دو خط موازی، ص ۳۲۳

زنی به گریه سخن می‌گفت

و زهدان نگین شهر، بار از نام بازرگان پیری داشت

و صدا، صدای شکستن بود...، ص ۱۴۳

گیاهی دیده اندر خواب

که فروردین ورجاوند يك بار دیگر آبستن نور است

از آن سوی آینه، ص ۱۶۴

مادینه آهوی صحرای مغرب،

ای در نگین نگاهت

نقشی ز آرم دوشیزگان قبایل

بر بلندی آسمان خراش، ص ۱۶۱

سرخ و سبز دو رنگی هستند که در این مجموعه به وفور
یافت می‌شوند؛ انگار رسالت نشان دادن نمادین وضعیتی که
زن‌ها در آن به سر می‌برند به دوش رنگه‌است گاهی. به ویژه
سرخ که خیلی کار گرفته می‌شود.

از آن دورها

-از آن دورها بیشه تاکبهای آبستن سبز-

فرا می‌رسی

غزلواره، ص ۱۶۷

اما شبان گاهی که بسترند در یاهای مغرب

بار دیگر زهدان خویش از تخمه‌های سرخ مرجان‌ها

سرشکی در تنگنا، ص ۱۷۵

این روسپیان «همواره آبستن اما تا جاودان نازا»

تخمه‌های سرخ مرجان‌ها را از زهدانهای خویش سترند

در زادروز باران، ص ۲۸۴

تاز یانه خارینان

دست بر سینه سنبله‌ها می‌گذارد

تا به مهمانی سبز نیاکان خویش نروند

دو خط، دو خط موازی، ص ۳۲۰

کلمات شب و باد هم به استخدام درآمده‌اند که به ترسیم
فضایی دهشتبار كمك کنند؛ فضایی که پیرامون این زن‌ها در
گردش مداوم‌اند که نتوانند رشد کنند و قد بکشند چون دانه‌ای
در کشتزار.

نمی‌دانم چرا ای زن

چرا آن راز را چون دانه‌یی در کشتزار گفتگوهای

شبانگه‌مان نپشاندی

که هر شب سایه قابیل را در کوچه‌های شهر می‌دید
شب پدرود

الا یا خیمه‌گی، ص ۱۳۳

شب از دیار شبخونیان گذر می‌کرد
کنار ایوان فانوس کوچکی می‌سوخت
و در هجوم هجا‌های تازیانه باد
زنی به گریه سخن می‌گفت

... و من گریسته بودم، ص ۱۴۹

دو. هم سرنوشتی. اینکه این گروه از زنان همواره در خطر
تاراج و مرگند و تازیانه و شلاق است که از هر سو می‌بارد بر
پیکرشان.

که من هم سایه قابیل را از نیم‌رخ دیدم
به دستش نیم تاجی سرخ از زیتون نفرین بود
و او آن نیم تاج سرخ را بر تارکت بنهاد

الا یا خیمه‌گی، ص ۱۳۲

که ناگاهان دو دست مفرغین از آستین سرخ بیرون گشت
و در يك آن
گلوگاه سپید دختر بالابند باد را بفشرد

و صدا، صدای شکستن بود...، ص ۱۴۳

و نمی‌دانستیم که فردا
نخستین روز حراج بکارت گل‌های سرخ است
از بام‌های سوخته‌ و آژده‌های قرمز پوش

در زادروز باران، ص ۲۸۳

سه. منفعل بودن و تسلیم شدن در مقابل رخدادها
اعصاب آدم را به هم می‌ریزد زندهای ترسو؛ زندهای بی‌خاصیت
همواره تسلیم که انگار دست و پایی ندارند، صدایی ندارند و تن
سپرده‌اند به جبری که آنها را احاطه کرده است و یا اگر کمترین
فریادی زده‌اند خفه شده‌اند. روح‌های در زنجیر که انگار جادو
شده‌اند و قرار نیست باطل شود سحرشان.

و او چون ماهیان مرده در تابوت ژرفاها فرو خوابید

و صدا، صدای شکستن بود...، ص ۱۴۳

ندانم از شگفتی بود یا از ترس
که ناگه سکه‌های پاك چشمان تو در آن آب گیر افتاد

الا یا خیمه‌گی، ص ۱۳

سنبله‌ها!

خار بنان بر درخت‌های زخم‌آگین می‌آشوبند
در صحرای دور دست
و بر سر هر يك شلاق نهیبی فرو می‌کوبند

دو خط، دو خط موازی، ص ۳۲۳

از نجوای خفه‌شده خواهرانتان
درخت فریادی فرو روییده است

دو خط، دو خط موازی، ص ۳۲۲

تا شاهبانوی اقلیم ابریشمین سحرگاه پندارها را
که زندانی قلعه جادوان بود دیری

دریغا چنین بود فرجام! ص ۲۳۶

چهار. کلیشه‌ای بودن که نمی‌گذارد این زنها برای ما شکل و
شمایل روشنی بیابد.

حس می‌شود زندهایی که در این دسته قرار گرفته‌اند اغلب
شبیه هم هستند با خویهای یکسان و رفتارهای یکنواخت.
به ندرت زنی متفاوت مطرح می‌شود که در اندیشه مخاطب،
رفتاری تحسین برانگیز از خود به جا گذارد؛ زنی که سرانجامی
دگرگونه‌تر از سایر همجنسانش را رقم بزند برای خود و دیگران.

سرانجام هزاران شبان
از قبیله ابرهای آذریون
در هزارنای خواهند دمید
و بذر پروانه هزاران قناری را
در این زمین تشنه خواهند افشاند

دو خط، دو خط موازی، ص ۳۲۴

مجالم اندك بود و نشد به نکات فراوانتری بپردازم مواردی
که جای دارد در فرصتی که اگر روزی میسر شود دقیقتر و با
حوصله‌مندی بیشتر به هر کدام اشاره شود.
همینجا برای استاد عمر طولانی و با برکت خواستارم.

کلیشه‌ای بودن که
نمی‌گذارد این زنها برای
ما شکل و شمایل روشنی
بیابد. حس می‌شود
زندهایی که در این دسته قرار
گرفته‌اند اغلب شبیه هم
هستند با خویهای یکسان
و رفتارهای یکنواخت. به
ندرت زنی متفاوت مطرح
می‌شود که در اندیشه
مخاطب، رفتاری تحسین
برانگیز از خود به جا گذارد؛
زنی که سرانجامی دگرگونه‌تر
از سایر همجنسانش را رقم
بزند برای خود و دیگران.

